

شهر در دست ماست

مصطفی طیبی

بخش دیالوگ نویسی (به عنوان مثال در صفحه ی ۱۳ رمان)، مهارت های نویسندگی خود را به رخ می کشد. یکی دیگر از نقاط قوت داستان، طراحی یک چهره با ترسیم چند خط ساده است. اوج این خصوصیت را ما در قضیه ی

«جناب سرهنگ» می بینیم. این شخصیت در پایان صفحه ی ۵۱ وارد داستان می شود و ما بعد از ۴ سطر یک جناب سرهنگ تمام و کمال را با جزئیات کامل روبروی خود می بینیم. و اما در مورد نماد شناسی در

حس می شد- ناخود آگاهی است که در به کاربردن تکنیک های داستانی توسط نویسنده حس می شود. البته نگارنده معیار مشخصی برای اثبات این گفته در دست ندارد ولی کاملاً معتقد است که درونی شدن استفاده از تکنیک به شدت در این کار به چشم می خورد.

دیگر این که یکی از خصوصیات نثر این رمان عینیت بخشیدن به صحنه ها است. شاهد برای اثبات وجود این خصوصیت در «نگران نباش» زیاد است که نگارنده در این جا به بررسی دو مورد آن می پردازد: «شیشه های پنجره جیرینگ جیرینگ می کنند. عصای جناب سرهنگ... نه! خرده های شیشه توی صورتم می پاشد... کله ی جناب سرهنگ از لای شیشه ی پنجره می افتد تو»^۱

«چشم هایم را می بندم و ته مانده ی تلخی زیر زبانم را قورت می دهم. تلخی پایین می رود، جانور کوچک از پاهایم بالا می آید و خودش را توی شکمم می اندازد»^۲ حال می رسیم به تبحر نویسنده در دیالوگ نویسی. محب علی در نوشتن دیالوگ ها مهارت تامی به خرج داده است. به طوری که خواننده می تواند به راحتی تشخیص دهد که کدام دیالوگ با دهان کدام شخصیت و خطاب به چه کسی بیان می شود. محب علی در این داستان با اجرای رضایت

«تق و تقش بالای سرم است. نباید تکان بخورم. اگر بفهمد بیدارم دیگر نمی رود. زیر لب زمزمه می کند و بعد تق... تق...»^۱

این جملات آغاز رمانی است که بهترین اثر داستانی مهسا محب علی محسوب می شود. محب علی پیش از این، مجموعه داستان «عاشقیت در پاورقی»، رمان



«نفرین خاکستری» و مجموعه داستان «صدا» را در کارنامه ی خود داشته است. می توان گفت سیر حرکتی محب علی از «صدا» تا «نگران نباش» به صورت یک نمودار سهمی صعودی است که اکنون به نقطه ی عطف خود نزدیک شده است.

یکی از مهم ترین خصوصیات که در رمان نگران نباش قابل ملاحظه است- چیزی که عدم وجود آن در «عاشقیت در پاورقی»





این اثر. اگر ما بخواهیم با توجه به مبانی پدیدارشناسی با نمادهای این داستان در حوزه‌ی هرمنوتیک برخورد کنیم باید به چند نکته توجه کنیم. اول این که آیا این کار در زمره‌ی آثار مدرن قرار می‌گیرد یا نه؟ و دوم این که آیا از تاویل نمادها در این اثر به نتیجه‌ای مطلوب خواهیم رسید؟ البته مقصود نگارنده در این یادداشت زیر سوال بردن برخورد پدیدارشناسانه با «نگران نباش» نیست - و نگارنده مطمئناً خود را در چنین حد و جایگاهی هم نمی‌بیند - اما این گفته‌ی گادامر نیز باید مدنظر قرار بگیرد که: «آیا تاویل، در برخورد با یک متن فعل است یا انفعال؟» چه‌طور می‌بینید اگر نگارنده به عنوان مثال اغتشاش و بی‌نظمی شهر تهران در این رمان را به عنوان نماد در نظر بگیرد و بعد با توجه به ذهنیت‌هایی که از این شهر در ذهنش شکل گرفته و برداشت‌هایی که درباره‌ی ذهنیت‌های اجتماعی مولف دارد، به راه خودش برود و به تاویل منفعلانه بپردازد؟ از آن گذشته جواب سوال اول چه می‌شود؟ پرسش در باره‌ی مدرن بودن یا نبودن اثر؟ خلاصه این که بهتر دیدم به جای تاویل نمادها در این کار تنها از یک تعمیم بسیار معمولی استفاده کنم و از شخصیت‌های داستان به عنوان نمادهای نسل خودشان صحبت به میان آورم:

از خصوصیات رمان «نگران نباش» استفاده‌ی نویسنده از ارجاعات خارج متنی در داستان است. ما این خاصیت را قبلاً در داستان «عاشقیت در پاورقی» با محب علی تجربه کرده‌ایم. تفاوت در این است که در آن داستان کوتاه نویسنده از ارجاعات خیلی پررنگ و بیشتر برای بیان دغدغه‌ی شخصیت و طبقه‌ی اجتماعی‌اش استفاده می‌کند. اما ما در این رمان فقط چند ارجاع

کم‌رنگ به چند کارتون می‌بینیم که بیشتر به ما در روشن شدن دوران کودکی راوی کمک می‌کند و به ما یادآوری می‌کند که راوی متولد دهه‌ی ۵۰ است. و این بحث نسل‌ها است که در این رمان بسیار جالب توجه است. ما متولدان دهه‌ی ۲۰ و ۳۰ را می‌بینیم. نسل دهه‌ی ۳۰ مانند مینو، پروین و آذر. انسان‌هایی که هنگام وقایع سال ۴۲ کودک بودند و دوره‌ی جوانی خود را در اوج هیجان‌ناکی‌های ۵۶ تا ۶۰ گذراندند. اغلب معترض و همیشه انقلابی بودند و بعد از گذراندن دوران جوانی به خلوت خود رفتند و بخش عمده‌ی طبقه‌ی متوسط دوران جنگ را تشکیل دادند. نسل دهه‌ی ۴۰ که نماینده‌ی آن‌ها در این رمان بابک است. نسلی است بی تفاوت که دوران جوانی‌اش در جنگ مصروف زنده ماندن شده و بعد از جنگ صرف‌بالاترین سطح زندگی. اما شادی شخصیت اول این داستان متولد دهه‌ی ۵۰ است. نسلی که به همه چیز بدبین بودند و ناامید. شادی که یکی از افراد به نسبت روشن و کتاب‌خوانده‌ی این نسل است به جنبش‌های سیاسی اجتماعی اغلب با دید تمسخر و ناامیدی نگاه می‌کند. مثلاً موقع دیدن جنب و جوش بچه‌های دهه ۶۰ در خیابان می‌گوید: «اگر من می‌فهمیدم این «شهر تو دست ماست» یعنی چی؟ خوب بود»^۴. آرش برادر شادی در داستان نماینده‌ی دهه شصت است. طغیان، گستاخی، امیدواری، اعتراض و خوش‌باوری مختصاتی است که محب علی از این نسل ارائه می‌کند.

در پایان باید گفت که بررسی همه‌جانبه‌ی این اثر در این صفحات امکان‌پذیر نیست. این چند صفحه تنها فرصتی بود که به ذکر چند نکته‌ی جزئی از درون داستان بپردازیم. اما تحلیل‌هایی که به خلق نگران نباش انجامیده است. تفکر، تلاش و از همه مهمتر آگاهی که امکان ساخت چنین اثری را برای محب علی فراهم کرده است، بحث اصلی و عمده‌ای است که باقی می‌ماند. این موضوع محتاج آشنایی نگارنده و مخاطب این یادداشت با مباحثی است که سال‌ها با فضای امروز این گونه مقاله‌ها فاصله دارد.

مهسا محب‌علی، نگران نباش - نشر چشمه - صفحه‌ی ۷
همان - صفحه‌ی ۵۹
همان - صفحه‌ی ۱۴
همان - صفحه‌ی ۷۹
همان - صفحه‌ی ۸۷

یکی از مهم‌ترین خصوصیات که در رمان نگران نباش قابل ملاحظه است - چیزی که عدم وجود آن در «عاشقیت در پاورقی» حس می‌شد - ناخودآگاهی است که در به کار بردن تکنیک‌های داستانی توسط نویسنده حس می‌شود